

پیروزی یا شکست؟

تقریباً هجده ماه پیش بود که آقای اوباما استراتژی جدید خویش مبنی بر خروج تدریجی نیروهای امریکائی از افغانستان را اعلام نمود. بر طبق این اعلام عساکر آن کشور باید طی سه و نیم سال، یعنی از ماه جولای 2011 تا اخیر سال 2014 افغانستان را مرحله به مرحله ترک کنند.

در مورد خروج کامل نیرو های امریکائی، بخصوص پایبندی این کشور به آنچه آقای اوباما وعده نموده است - خروج کامل تا اخیرسال 2014 - در حال حاضر نظر به یک سلسله مطالب و سخنانی که وجود دارد، مشکل است نظر قاطعی ابراز داشت، ولی در قسمت خروج بخشی از این نیرو ها تا آن زمان نمی شود تردید کرد.

پرسش اساسی در این مقاله ولی این نیست که امریکا فعلاً یا بعداً چه تعداد عساکرش را از افغانستان خارج می کند، یا اساساً قصد ترک کامل کشور ما را دارد یا خیر، بلکه پرسش اصلی ما در این جا این است که: امریکا بعد از ده سال جنگ و لشکر کشی و میلیارد ها دالر مصرف و هزار ها کشته و زخمی و انواع دردسر و مشکل چه دست آورد های از این تهاجم داشته است؟ آیا می توان امریکا را پس از ده سال جنگ در افغانستان برنده و پیروز اعلام کرد؟ و یا اینکه آیا امریکا به اهدافی که از این تهاجم داشت، رسیده است یا نه؟

جواب درست این پرسش بستگی دارد به اینکه اهداف امریکا از این لشکر کشی به افغانستان چه بوده است.

در مورد اهداف امریکا باید گفته شود که حمله امریکا در بر گیرنده حداقل چهار هدف بود:

یک - مبارزه با تروریسم.

دو - جلوگیری از گسترش اسلام سیاسی به مثابه یکی از منابع سرسخت مخالفت، خصومت و دشمنی با امریکا، و یکی از مناسب ترین بستر ها برای سرباز گیری حرکت های تروریستی مخالف غرب، و در رأس آن امریکا.

سه - ایجاد پایگاه های نظامی در افغانستان در نزدیکی ایران و روس و چین برای مهار قدرت این سه کشور در منطقه و جهان، و در جوار کشور پاکستان جهت مهار و کنترل پاکستان به عنوان کشور بی ثباتی که احتمال افکندن سلاح های اتمی آن بدست عناصری ماجراجو سبب نگرانی تمام کشور های جهان شده است.

دسترسی نیروهای تندرو، متحجر، متعصب و غیرمسئول مذهبی که نه از بند و زندان هراس دارند و نه از نابودی و مرگ، می تواند فاجعه های وحشتناک و عظیمی را در گوشه گوشه جهان در قبال داشته باشد.

شاید لازم به تذکر نباشد که خیلی از کشور های جهان، علاوه بر غرب، شدیداً نگران امنیت زرادخانه های هسته ای پاکستان می باشند.

چهارم - دستیابی به بازارها و منابع زیرزمینی، بخصوص دست یابی به منابع نفتی آسیای میانه و تعیین قیمت و جریان نفت از این مناطق به سراسر جهان؛ با این تصور که هر که کنترل این مایع حیاتی را در دست داشته باشد، مهار سیاست های جهانی را نیز در دست دارد.

در مورد اول، هرچند بن لادن کشته شده است، ولی سازمان القاعده هنوز هم فعال است. مرگ بن لادن و الیاس کشمیری و مردمان مانند این ها یقیناً ضربه به روحیه اعضای این سازمان وارد می کند، ولی این ضربه ها ضربه های نیستند که تمام سازمان را یکباره و برای همیشه متلاشی کند، یا روحیه افراد این سازمان را کلاً از بین ببرد و قدرت تصمیم گیری و عمل را از آن ها سلب کند.

امریکا اعلام می کند که القاعده یک ایدئولوژی ورشکسته است، اما این حرف تا همین لحظه از اعتباری چندانی برخوردار نیست. جای بن لادن را الظواهری یکی از سرسخت ترین دشمنان امریکا گرفته است. این شخص در پاکستان است. امریکا هم این را بخوبی می داند، ولی قادر نیست چیزی به پاکستان بگوید. گذشته از این رابطه و همکاری نیرو های حقانی و طالب افغانی و طالب پاکستانی و سائر کشور ها، و با احتمال زیاد رابطه حزب اسلامی حکمتیار با این ها هنوز هم وجود و ادامه دارد.

نفوذ القاعده و طالب پاکستانی به عنوان متحد القاعده در بخش های سه گانه ارتش پاکستان - به شمول نفوذ آن ها در سرویس استخباراتی نظامی این کشور - خبر از وجود کماکان و فعال و جدی این سازمان می دهد، نه خبر از مضمحل شدن آن.

افزایش سی - چهل درصدی حملات تروریست در افغانستان و پاکستان، در پایگاه ها، ادارات نظامی، امنیتی و انتظامی، در مراکز ولایات و در درون وزارت های دفاع و ... در درون شفاخانه ها، بانک ها و مساجد و در سائر ادارات و تأسیسات دولتی به شمول

مراکز پولیس، علاوه بر بمبگذاری های کنار جاده و انتحارات در مناطق مزدحم شهرها و در میان انبوهی از انسان هاو ... واقعیت های هستند در راستای تائید این اعتقاد که تروریست ها اکنون فعال تر و لجام گسیخته تر از گذشته شده اند.

نتیجه: امریکا در این زمینه دست آوردی که بتوان آن را پیروزی برای آن کشور خواند، بدست نیاورده است. به معنی دیگر امریکا در این زمینه متحمل شکست شده است.

در جنگ با طالب هم امریکا طوری که همه می بینیم و می دانیم پیروزی نداشته است.

قبل از حمله به افغانستان کشور های انگلیس و امریکا بار بار از طالب خواستند که اگر اسامه بن لادن را به امریکا تحویل بدهند، علاوه بر اینکه این دو کشور و به تاسی از سیاست آن ها کل غرب با طالب کاری ندارند، به طالب کمک نیز خواهند کرد.

طالب چنین شرطی را نه پذیرفت و نتیجه آن شد که افغانستان مورد هجوم قرار گرفت و طالب شدیداً سرکوب گردید. جای ملا عمر را امریکا به آقای کرزی، مردی ناتوان و بی اراده و مذبذب داد که نه تنها توان پیشبرد سیاست ها و اهداف امریکا در این کشور و منطقه را نداشت، بلکه کار امریکا را در امر مبارزه علیه تروریسم و اداره کشور مشکلتر نیز ساخت.

حضور و وجود طالب در ابتدا در جنوب و خال خال در شرق کشور محسوس بود، ولی امروز وجود و حضور طالب را در نقاط مرکزی و در شمال و غرب کشور نیز می توان بدون انکار مشاهده نمود. این ها همه نشانه های شکست امریکا در امر مبارزه با تروریسم و محو اسلام سیاسی و طالب می باشد. قبل از هجوم امریکا به افغانستان مردم افغانستان شاهد یک حمله تروریستی هم در کشور شان نبودند، ولی امروز، روزی نیست که خبری از حداقل یک انفجار یا انتحار را در یک گوشه از افغانستان نشنوم.

حملات انتحاری در تخار و هرات و پروان و غزنی و کابل - مرکز تجمع و مرکز فرماندهی نیرو های نظامی داخلی و خارجی و پایتخت کشور - و خوست و قندوز و قندهار و هلمند و ارزگان و...، تصمیم هدفمند قتل داوود داوود، برنامه ریزی سوء قصد علیه نورمحمد نور، سوء قصد نافرجام علیه والی کاپیسا، اختطاف و قتل جواد ضحاک در غوربند و ... که همه از جمله متحدین بانفوذ امریکا بودند و هستند، و صد ها حمله انتحاری دیگر طالب همه نشانه های هستند که امریکا در از بین بردن این حرکت تا امروز ناکام بوده است.

هویتاترین نشانه های شکست امریکا را در جنگ افغانستان و در رابطه با طالب، به عنوان حامی و مشوق تروریسم و یکی از متحدین القاعده و طالب های پاکستانی، می

توان در اعلام وجود " گفت و گو های به اصطلاح آشتی جویانه " امریکا با طالب و خارج ساختن نام تعدای از طالبان از لست به اصطلاح تحریم مشاهده کرد.

چنین عقب نشینی معنی ضعف و شکست امریکا را در جنگ با طالب و تروریزم القأ می کند نه پیروزی این کشور را در جنگ افغانستان.

یکی از اهداف دیگر امریکا در رابطه با سیاست آن کشور در قبال افغانستان - به گفته خود شان - ترویج و تعمیم دموکراسی در این کشور بوده است.

این مأمول گذشته از اینکه طی این ده سال، باوجود صد ها جنگ سالار فاسد، مجرمان جنگی و ناقضین حقوق بشر در هر سه ارگان های دولتی، بدست نیامد، با آمدن طالب و تغییر قانون اساسی در راستای خواسته های طالب و تقسیم قدرت قدرتمندان فاسدی که یک شبه از افراطی ترین نیرو ها به نیرو های ظاهراً معتدل تبدیل شده اند با طالب، خود شکستی دیگری است برای امریکا.

نویسنده این سطور کاملاً اطمینان دارد که خود امریکا هم نمی تواند از شکستش در این زمینه - اگر دست از پنهان کاری و جعل واقعیت ها بردارد انکار کند؛ زیرا تباین آشکار تفکر دموکراسی و آرا و افکار حقانی و طالب و سیاف و فهیم و خلیلی و اسمعیل خان و ربانی و حکمتیار و کرزی و بسم الله خان و خرم و مجددی و صد ها فرد و انسانی مانند این ها چیزی نیست که امریکا بتواند آن را نادیده بگیرد. این دو تفکر بمثابة دو قطبی هستند که هر قدر بگردند، بهم نمی رسند.

قانون اساسی موجود، قبل از این هم تمام مسائل را در محدوده تعالیم و قوانین دینی محصور و منحصر ساخته است. تعدیل آن، مطابق خواسته طالب، این قانون و قوانین برخاسته از این قانون را بیشتر از پیش تابع تفکرات دینی که همه تفسیر پذیرند و نمی شود از آن ها یک نظر واحد را استنباط کرد، می گرداند. در نتیجه همین مقدار آزادی ها هم که فعلاً مردم بنام دموکراسی دارند، با آمدن طالب و تعدیل یا اصلاح قانون از بین می رود.

در یک ارزیابی میان زمانی از این نوشته به این نتیجه می رسیم که امریکا در هر سه زمینه - مبارزه با تروریزم، امحای طالب و ترویج دموکراسی با وجود تلاش ها و مصارف زیاد و حرف های کلان تا کنون موفقیتی نداشته است.

در مورد دیگر:

قبل از تهاجم امریکا به افغانستان به نام مبارزه با تروریزم، پاکستان از ثبات نسبتاً بهتری برخوردار بود، ولی امروز ثبات این کشور از ثبات افغانستان هم شکننده تر می باشد. منظور از بیان این مطلب این است که امریکائی ها نه تنها ثبات افغانستان را تأمین

نکردند، که با آمدن خویش در افغانستان ثبات نسبی پاکستان را نیز برهم زدند. این موضوع را هم می‌توانیم به عنوان شکست در محاسبات امریکا در رابطه با اعزام نیرو هایش به افغانستان به حساب بیاوریم.

تنش‌های موجود میان پاکستان و امریکا که هیچگاه به این شدت و وخامت نبوده است، نشانه دیگری برای شکست امریکا در پیشبرد اهدافش در پاکستان و به تبع آن در افغانستان و منطقه می‌باشد.

پاکستان اخیراً اعلام نمود که اگر امریکا پایگاه‌های نظامی خویش را در افغانستان تأسیس کند، این کشور از چین خواهد خواست تا در احداث پایگاه‌های نظامی خویش در خاک پاکستان اقدام کند. اگر این عمل صورت بگیرد، بزرگترین ضربه به روابط میان امریکا و پاکستان وارد خواهد شد، که یقیناً به سود امریکا نخواهد بود.

نکته دیگر اینست که علی‌رغم گذشت ده سال از حضور و وجود نیروهای نظامی امریکا در افغانستان، مداخلات آشکار همسایه‌ها، بخصوص مداخلات کاملاً عریان و قابل رؤیت ایران و پاکستان در افغانستان علاوه بر این که قطع نشده است، افزایش بی‌سابقه و شرم‌آوری هم داشته است.

این امر نیز نمایانگر شکست امریکا در استقرار صلح و ثبات و امنیت و تقویت حکومت مرکزی در افغانستان، که می‌توانست در راه مبارزه و امحای تروریسم و تندروی در راستای مبارزه جامعه جهانی با تروریسم ممدی واقع گردد، می‌باشد.

امریکا بخوبی می‌داند که دولت آخوندی ایران به طالب و القاعده برای ایجاد ناآرامی در افغانستان کمک می‌کند، ولی کاری از دستش ساخته نیست. آیا این امر نشانه ضعف و شکست امریکا در برابر این کشور نیست؟

امریکا در مبارزه برای امحای کامل مواد مخدره هم باوجود هزینه‌های کلان موفقیتی نداشته است.

افغانستان هنوز هم بزرگترین تولیدکننده مواد مخدره در جهان است. کشت این ماده کشنده در دوران طالب با یک اعلان از طرف امارت به اصطلاح اسلامی افغانستان قطع شد، ولی با آمدن امریکا کشت مواد مخدره که در وقت اشغال افغانستان به وسیله نیروهای اتحاد شوروی با پیشنهاد امریکا غرض ابتلای عساکر روسی به مواد مخدره رونق یافته بود، از سر گرفته شد؛ تا این که امروز به بالا ترین سطح کشت و تولید مواد مخدره در تاریخ کشت و تولید آن در افغانستان و در جهان رسید.

آیا این افزایش بی‌سابقه در کشت و تولید و تجارت مواد مخدره را می‌توانیم حمل بر پیروزی امریکا در امر مبارزه با مواد مخدره در افغانستان کنیم؟

امریکا می داند که قسمت زیاد از مصارف و خرید سلاح طالب از راه کشت و تولید و فروش مواد مخدره بدست می آید. این کشور همچنین به خوبی می داند که با جلوگیری از کشت و تولید و فروش مواد مخدره می تواند ضربات جبران ناپذیری بر طالب وارد کند. چرا جلو کشت و تولید و فروش آن گرفته نمی شود؟ نمی خواهند، یا نمی توانند؟ نتوانستن نشانه ضعف و شکست است، و نخاستن نشانه صد دلیل دیگری که هر یک در جای خود قابل بحث و تأمل می باشد.

تعیین کرزی به عنوان رئیس جمهور این کشور نیز شکستی در انتخاب امریکا در این زمینه بود. کرزی اگر چه در ابتدای کار با اطاعت کامل از اوامر و دساتیر امریکا در پیشبرد مقدمات اهداف امریکا سعی بلیغ به عمل آورد، ولی به تدریج و به هر اندازه که ضعف امریکا در جنگ علیه تروریزم و طالب آشکار شده رفت روحیه طغیان علیه امریکا را که ناشی از تعلقات پنهانی روحی وی با بنیادگرائی و ترس از آمدن طالب بود، از خود بروز داد.

مخالفت رو به افزایش مردم امریکا با باقی ماندن نیروی های نظامی آن کشور در افغانستانو جنگ در این کشور و هزینه های سنگین جنگ و کاهش محبوبیت اوباما به دلیل ادامه جنگ در افغانستان - در کنار سائر مشکلات مردم آن کشور - را هم می توان در زمره شکست امریکا در قبال سیاست و استراتژی این کشور در رابطه با هجوم آن به افغانستان دانست.

در سائر زمینه ها هم امریکا در این منطقه دستاوردهای چشمگیری نداشته است. چه با تمرکز یافتن تلاشهای پیگیر چین، روسیه و سائر اعضای اصلی و کشور های ناظر و مدعوی سازمان همکاری اقتصادی شانگهای در جهت تقویت امنیت، ثبات و همکاری های بیشتر سیاسی-اقتصادی میان کشور های منطقه که تعداد آن به سیزده یا چهارده کشور می رسد و منطقه جغرافیائی بزرگی از مغولستان و چین تا ترکمنستان و ایران و هند را در بر می گیرد جائی برای فعالیت در خور توجه برای امریکا در منطقه باقی نخواهد ماند.

یکی از دلایلی بسیار مهم دیگر هم این است که اکثریت قریب به اتفاق مردم ما از حضور نیرو های امریکائی در افغانستان - باوجود همه کمک های آن کشور به افغانستان و وجود صلح نسبی در این کشور - آنگونه که دیده می شود - استقبال نمی کنند. این موضوع در مصاحبه های اخیر رسانه های تصویری افغانی با مردم بخوبی منعکس یافته است.

نگرانی برخی از کارمندان دولت و قومندانان و رهبران تنظیم های جهادی در رابطه با خروج نیرو های امریکائی از افغانستان تنها و تنها به دلیل ترسی است که این نیرو ها از آمدن طالب دارند؛ بخصوص ترس از دادن قدرت و ثروت شان.

شکی نیست که یک تعداد از هموطنان ما از این ناحیه به دلایل دیگری تشویش دارند، که البته دلایل آن ها هم در خور توجه است. اما نه آنقدر که بر حس آزادی و استقلال طلبی مردم غلبه کند!!

بهر ترتیب، عدم استقبال مردم افغانستان از نیرو های امریکائی در کشور شان، خود نوعی شکست دیگری امریکا در افغانستان است.

تبدیل شکست های موجود امریکا به شکست قطعی نیز اگر پاکستان و ایران و حلقه های خصوصی در کشور های عربی کماکان از طالب حمایت کنند و طالب هم چند سالی دیگر جنگ را ادامه بدهد، بعید به نظر نمی رسد.

یکی از مسائل بسیار بسیار مهم در تعیین سرنوشت جنگ ها این است که در کشور های به اصطلاح آزاد پایان جنگ ها را مردم اعلام می کنند نه دولت ها.

درست است که این گونه جنگ ها را همواره سیاستمداران آغاز می کنند، ولی ادامه آن ها - در صورت طولانی شدن جنگ - به سه دلیل از اختیار آن ها خارج است:

1- عساکر در هر جنگی بدون انگیزه قوی، طولانی و بی حاصل نه تنها خسته می شوند، که روحیه جنگیدن را نیز از دست می دهند. انگیزه عسکر امریکائی را برای جنگ در افغانستان هیچگاه نمی توان با انگیزه طالب که برای دفاع از خاک و اعتقادش - با بن مایه فکری درست یا نادرست - می جنگد، مقایسه کرد.

2- مصارف گزاف جنگ چیزی نیست که اقتصاد ویران امریکا آن را برای سالیان متمادی تحمل کند.

3- طولانی شدن هر جنگ توان تحمل و سکوت مردم در برابر جنگ را به چهار دلیل از بین می برد:

الف - تلفات جانی که با طولانی شدن هر چه بیشتر جنگ ارقام آن بیشتر و بیشتر می شود؛ و این چیزی نیست که مردم بتوانند آن را بپذیرند یا در برابر آن تا ابد سکوت کنند.

ب - هزینه گزاف جنگ ها که تأثیرات منفی بر اقتصاد کشوری درگیر جنگ برجا می گذارد.

ج - بالا رفتن بی کاری، پائین آمدن سطح دستمزد ها، کاهش قدرت خرید و بالاخره بدتر شدن متداوم زندگی مردم یکی از دلایل مهم و عمده مخالفت آن ها با جنگ و در نتیجه برگرداندن عساکر شان به کشور می باشد.

د - سیاست مداران هم ناگذیر هستند که برای پیروزی در انتخابات دوره های بعدی انتخاباتی خواسته های مردم را در نظر بگیرند.

بنابراین هیچ جنگی، نه در گذشته و نه امروز، نمی تواند برای یک دوره بیش از حد طولانی ادامه پیدا کند. علت بازگشت سکندر از هند را مؤرخین اغتشاش عساکر وی در برابر طولانی شدن جنگ می دانند، در غیر آن سکندر بر سر آن بود که باز هم به پیش برود.

برخی به این اعتقاد هستند که تربیت و تشکیل نیرو های ملی کشور بالاخره سبب شکست طالب می گردد و این پیروزی در واقع پیروزی امریکا در جنگ با طالب و تروریزم است. اگر چنین شود، درست است؛ اما با توجه به حقایق آشکار چنین چیزی را پذیرفتن محال به نظر می رسد.

تأمین امنیت کشور بوسیله نیرو های ملی آنگونه که وزارت دفاع و برخی از منابع دیگر افغانی از آن صحبت می کنند، بدون حضور و کمک نیرو های خارجی ممکن نیست. سی در صد نیرو های نظامی افغانستان بر حسب گفته منابع افغانی در حالی که قسمت بیشتر جنگ را نیرو های خارجی به پیش برده اند و هنوز هم به پیش می برند، از خدمت نظام فرار می کنند. در صورتی که وضعیت با موجودیت نیرو های خارجی چنین باشد، با رفتن این نیرو ها از افغانستان وضعیت اردو و پولیس ملی ما چگونه خواهد بود، خود آن را حدس بزنید! تجربه سال های هشتاد قرن گذشته میلادی هنوز در خاطره ها زنده است. سر بازگیری مستمر دولت های خلق و پرچم، از آغاز تا انجام حاکمیت شان، که در اواخر عمر آن نظام به کودکان داوزده و سیزده ساله هم رسیده بود، بهترین مصداق حرف بالا است. شکست حاکمیت دست نشانده شوروی در واقع شکست شوروی بود. شوروی در جنگ افغانستان در سه بعد شکست خورد:

نخست - شکست شوروی از افغانان.

دوم - شکست دولت دست نشانده شوروی از افغانان.

سوم - شکست شوروی در رویاروی وی با امریکا در آن جنگ.

به این حساب شکست نیرو های ملی از طالب هم، در صورت عدم وجود و حمایت نیرو های خارجی از آن ها، در واقع شکست امریکا می باشد. زیرا شکست نیرو هائی که برای یک مقصد خاصی تربیت می شوند و تعلیم می بینند همیشه به کسانی معطوف می گردد که آن نیرو ها را تربیت و تجهیز می کند.

نتیجه نهائی: امریکا در جنگ افغانستان شکست خورده است.